

محبوب خدا
درس ۴: رافت خدا
دکتر آر. سی. اسپرول

در جلسه‌ی قبل برای درک خصوصیت وفادارِ محبتِ خدا به جنبه‌ی مخالف وفاداری پرداختیم و اینکه وقتی با عذاب خیانت مواجه می‌شیم، چه اتفاقی می‌افتد.

امروز همونطور که قول دادم، می‌خوایم به جنبه‌ی اصلی این موضوع بپردازیم؛ به شیوه‌ی مثبتی که کتاب مقدس درباره‌ی محبت وفادار خدا صحبت می‌کند.

قبل از اون باید اعترافی بکنم. وقتی توی کالج و مدرسه‌ی الاهیات بودم، به مدت شش سال زبان یونانی مطالعه کردم و پیش‌زمینه و پایه‌ی خوبی برای زبان یونانی کتاب مقدسی دارم.

با اینحال تنها تجربه‌ای که از زبان عبری داشتم، یک ترم توی مدرسه‌ی الاهیات بود که نصف این ترم رو به خاطر بیماری از دست دادم. بنابراین پیش‌زمینه‌ی ضعیفی در زبان عبری دارم. در واقع وقتی داشتم از دانشگاه توی هلند به خونه بر می‌گشتم و به فرودگاه اسکپیل رفتم که به آمریکا پرواز کنم، اضافه‌بار داشتم و پول کافی برای پرداخت جریمه نداشتم.

برای جبران این مشکل، کتاب مقدس عبری‌ام رو توی فرودگاه اسکپیل گذاشتم و اینطور بارم به حد مجاز رسید، چون کتاب خیلی بزرگی بود. بعد از اینکه به این کشور رسیدم، زحمت خرید یه کتاب مقدس دیگه رو به خودم ندادم، به خاطر همین دانش عبری من خیلی کمه. به سختی می‌تونم الفباش رو بخونم، ولی با کمک لغتنامه‌ها میتونم نگاهی بهش بندازم. اما به هیچ عنوان، محقق زبان عبری باستانی نیستم.

اما یک کلمه در عبری هست، در واقع چند تا کلمه هست که من می‌دونم، اما یکی از اون کلمه‌ها برای مفهوم کامل محبت خدا اونقدر اساسی و مهمه که در عهد عتیق می‌بینیم که این کلمه بارها و بارها تکرار میشه و اون کلمه‌ی «خسد» هست.

این کلمه به اشکال خیلی خیلی متفاوتی ترجمه شده. گاهی اوقات به عنوان «رحمت» ترجمه شده، گاهی اوقات «مهربانی» ترجمه شده، گاهی اوقات به عنوان «محبت عهدی» ترجمه شده؛ رایج‌ترین ترجمه، کلمه‌ی رافت هست. و در بعضی موارد با عبارت «محبت وفادار خدا» ترجمه شده.

این مفهوم در اوایل تورات دیده می‌شود و کلمه‌ای که برای توصیف رابطه‌ی خدا با قوم اسرائیل به کار میرود – وقتی که خدا او را از اسارت به سوی خروج بیرون می‌آورد و با او عهد می‌بندد که خدای او خواهد بود و او خواهد بود. پس با سوگند عهد، خدا متعهد می‌شود که قومی رو که از بردگی خارج کرده و شکل داده، محبت کند و ضامن این عهد، این تفکر «خسِد» هست، یا محبت پایدار، یا رافت.

میکاه نبی در عهد عتیق رو به یاد بیارید؛ جایی که مردم سعی می‌کردند کاری رو بکنند که ما امروز انجام می‌دهیم. ما می‌خواهیم همه چیز رو به سه درس ساده خلاصه کنیم و من مطمئنم که این نبی هم توسط مردمی به زحمت افتاده بود که می‌خواستند کُل مسئولیت یک یهودی در برابر «خداوند عهد» رو توی سه عبارت ساده خلاصه کند، و سوالی که اونجا پرسیده می‌شود، اینه: «خداوند از شما چه چیزی مطالبه می‌کنه؟»

پاسخی که میکاه نبی از دهان خدا به او می‌دهد، اینه: «این چیزی است که خداوند از تو می‌طلبد، اینکه انصاف یا عدالت را به‌جا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی.» یه لحظه درباره‌اش فکر کنید! اگه می‌تونستیم از این عبارت خلاصه شده، از این جوهره‌ی مترجم شده‌ی زندگی خداپسندانه، پیروی کنیم، کل این روند در سه چیز خلاصه می‌شد: انجام کار درست، دوست داشتن رحمت، سلوک با فروتنی در حضور خدا. حالا بخش دوم این حکم، دوست داشتن رحمت، در واقع کلمه‌ی «خسِد» هست.

میکاه میگه این چیزیه که خدا از شما می‌خواهد. اینکه نه تنها کار درست رو انجام بدید، بلکه رافت، محبت پایدار، یا در واقع چیزی رو نشون بدید که من اینجا بهش میگم محبت وفادار.

من دوستی داشتم که سال‌ها پیش، دانشجوی من تو مدرسه‌ی الهیات بود – الان چندین ساله که کشیشه – اون به من گفت که توی خانواده‌شون اصطلاحی دارند که خیلی ازش استفاده می‌کنند.

پرسیدم: «اون اصطلاح چیه؟» گفت: «توی خونه‌مون میگیم ما به چسب می‌چسبیم.» گفتم: «به چسب می‌چسبید؟! من هرگز چنین اصطلاحی نشنیدم – یعنی چی که به چسب می‌چسبیم؟» گفت: «می‌دونم – ما به چسب می‌چسبیم.» گفتم: «نه من نمی‌دونم. منظورت از اینکه به چسب می‌چسبیم، چیه؟» گفت: «یعنی ما توی خانواده‌مون به هم می‌چسبیم. تحت هر شرایطی.»

می‌دونید، این یکی از زیباترین چیزها درباره‌ی واحد خانواده‌ست. این رابطه‌ایه که به سختی همیشه از اون خارج شد، چون شما خویشاوند هستید، چون خانواده هستید.

شما توی این دنیا، فقط یک مادر دارید و فقط یک پدر دارید و نابودی این رابطه، مصیبت خیلی بزرگیه. چقدر عالی میشد که توی کشور ما همه این شعار رو توی خونه‌هاشون می‌پذیرفتند: «ما به چسب می‌چسبیم.» این اصطلاحیه که میکاه درباره‌ی اون صحبت میکنه، جایی که میگه ما باید رحمت رو دوست بداریم - باید محبت پایدار و وفادار داشته باشیم.

حالا همونطور که گفتیم، این تفکر محبت وفادار خدا در سراسر عهد عتیق دیده میشه؛ در بسیاری موارد دیده میشه؛ اما به نظر من، واضح‌ترین ابراز این محبت در کل کتاب مقدس، در کتاب هوشع نبی هست.

درباره‌ی عاموس می‌گیم که موضوع اساسی کتاب عاموس، عدالت خداست - انجام کار درست. اما موضوع اساسی هوشع، رفته. پس بیایید دقایقی رو به یادآوری پیغام کتاب هوشع اختصاص بدیم.

اجازه بدید از باب چهارم شروع کنم - کمی جلوتر میریم - توی آیه‌ی اول دعوت به گردهمایی رسمی رو می‌شنویم. باب چهار با این کلمات شروع میشه: «ای بنی‌اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند متهم می‌کند» - یا «خداوند را با ساکنان زمین محاکمه‌ای است.»

حالا اتفاقی که اینجا میفته اینه که هوشع در نقش یک نبی به عنوان یک وکیل مدافع عمل میکنه. او یک احضاریه میده. او دادخواهی خداوند خدای عهد رو به قوم اعلام میکنه، قومی که به خدا خیانت کردند و اونقدر بی‌وفایی کردند که مرتکب زنا‌ی روحانی شدند.

و حالا نبی این احضاریه، این دعوت به گردهمایی رسمی رو اعلام میکنه: «ای بنی‌اسرائیل بشنو، خداوند را محاکمه‌ای است» - او نمیکه «بیایید با هم کنار آتیش جمع بشیم و به حرفهایی که خدا می‌خواد به شما بگه، گوش کنیم. خدا عصبانیه و الان داوری خودش رو بر شما اعلام میکنه.» حالا سوال اینه که چه چیزی احضاریه‌ی این نبی از سوی خدا رو غیرمنتظره میکنه؟ خُب، بیایید نگاه کنیم.

خداوند محاکمه‌ای داره چونکه «نه راستی و نه رأفت و نه معرفت خدا در زمین می‌باشد.» حالا او اینجا چی میگه؟ نمیکه که شما قوم بیسوادی هستید، نمیکه معلومات ندارید، نمیکه معرفتی پیچیده ندارید، بلکه میگه - هیچ راستی در این سرزمین نیست، حقیقت و راستی‌ای که خدا اینجا داره درباره‌اش صحبت میکنه، حقیقت خودش.

اینکه حقیقت خدا تیره و تار شده، حقیقت خدا نادیده گرفته شده، حقیقت خدا مبهم شده، کلام خدا رد و انکار شده. این چقدر مثل زمان ماست؟ خدا وظایفی رو به اونها میده. او گفت این دلیل محاکمهی منه – چون دیگه حقیقتی نیست. و دوما، هیچ رحمتی نیست، یا هیچ وفاداری ای نیست، هیچ محبت پایداری وجود نداره.

من به پایین نگاه می‌کنم و این رو نمی‌بینم. ای قوم! این پایه‌ی رابطه‌ی من با شماست، و من نمی‌تونم این رو در اسرائیل پیدا کنم.

راستی، رحمت، یا معرفت خدا در زمین نیست. عواقب این چیه؟ بیایید بشنویم که چی میگه. «قتل و دزدی و زناکاری. و تعدی می‌نمایند. بی‌خدایی، بی‌دینی، و خونریزی به خونریزی ملحق می‌شود، بنابراین، زمین ماتم می‌کند و همه‌ی ساکنانش با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده می‌شوند و ماهیان دریا تلف می‌گردند.»

و بعد میگه: «قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند.» قوم من، قومی که من برگزیدم، قومی که از طریق خروج رهایی بخشیدم، حالا در حال نابودی هستند. نه به خاطر کمبود غذا، نه به خاطر کمبود قدرت نظامی، بلکه به خاطر عدم معرفت من. «چونکه تو معرفت را ترک نمودی، من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی، من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود.» می‌تونید تصورش رو بکنید؟ می‌تونید تصور کنید که خدا به کسی بگه: «من فرزندان تو فراموش خواهم کرد. اما این داوری منه، چون تو من رو فراموش کردی. من تو رو امت کاهنان ساختم. من تو رو فرآخوندم که نوری برای امت‌ها باشی، اما تو وفاداری به عهد رو ترک کردی.»؟

حالا بیایید به باب آغازین هوشع برگردیم و ببینیم که خدا چطور با این موضوع برخورد میکنه. کتاب با این کلمات شروع میشه: «ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: ”برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر، زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.“ پس رفت و جومر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید. و خداوند وی را گفت: ”او را یزرعیل نام بنه، زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان بیهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت. و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.“» فرزند تو نشانه‌ای برای اتفاقات آینده خواهد بود. پادشاهی شمالی نابود خواهد شد و به اسارت خواهد رفت.

و به خاطر همین از تو میخوام که این بچه رو یزرعیل نامگذاری کنی. «پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید و او وی را گفت: "او را لوروحامه نام بگذار - که یعنی دیگر رحمت نخواهم کرد- زیرا بار دیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهم برداشت.»»

پایان «خسد». تو منو رد کردی، من تو رو رد می‌کنم. این طلاقنامه‌ایه که خدا به قوم زناکار میدده. «او را لوروحامه نام بگذار، زیرا بار دیگر بر تو رحمت نخواهم فرمود.» اما بعد میگه: «لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهم فرمود و ایشان را به یهوه خدای ایشان نجات خواهم داد و ایشان را به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهم رها کنید.»»

پس هنوز امیدی برای بقیتی که فدیّه خواهند شد باقی میگذاره. «و چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زایید.» و خدا گفت... - این چیزیه که احساس می‌کنم تلخ‌ترین قسمته! - او گفت: «نام او را لوعمی بخوان»، که در واقع یعنی، قوم من نیستید. اسم پسر تو بذار «قوم من نیستید.»»

یادتون باشه که این اعلانی از جانب خدا به ملتی هست که اونها رو متولد کرده، پرورش داده و بهشون گفته: «شما قوم من خواهید بود. من خدای شما خواهم بود.» و حالا میگه لوعمی، قوم من نیستید.

«چون شما قوم من نیستید و من خدای شما نخواهم بود.» «لیکن...» - این کلمه در کتاب مقدس خیلی مهمه، میگه: «لیکن شماره‌ی بنی اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیمود و نتوان شمرد و در مکانی که به ایشان گفته می‌شد، شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی می‌باشید. و بنی‌یهودا و بنی‌اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رییس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین برخوانند آمد زیرا که روز یزرعیل، روز عظیمی خواهد بود. به برادران خود عمی - قوم من - بگویند و به خواهران خویش روحامه!» اینجا دوباره خسد ظاهر و آشکار میشه!

پس اعلان آخر، پایان داستان، لوعمی نیست، بلکه عمی است - شما قوم من خواهید بود و من به محبت پایدار، به محبت وفادار خودم نسبت به شما ادامه خواهم داد.

در ضمن، باب دوم میگه «مواجهه نمایید! با مادر خود مواجهه نمایید، زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنای خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستان‌هایش رفع بنمایید. مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه نمایم و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانند

بیابان واگذارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بگشتم.» و اعلان داوری در سراسر باب دوم ادامه دارد.

بعد به اواخر باب دوم می‌رسیم، به آیه‌ی نوزده که امید برای آینده هست و خدا میگه: «و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رأفت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید.» دوباره تو رو نامزد خودم می‌کنم، و صرفنظر از زنای تو، دوباره با تو ازدواج می‌کنم. خَسِدِ من در این رابطه پیروز خواهد شد؛ «آنگاه بیهوه را خواهی شناخت.» «و او را برای خود در زمین خواهم کاشت و بر لوروحامه رحمت خواهم فرمود و به نوعی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من می‌باشی.»

و حالا دستورالعمل‌ها در باب سه به هوشع داده میشه. «و خداوند مرا گفت: ”بار دیگر برو و زنی را که محبوبه‌ی شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی‌اسرائیل را دوست می‌دارد، با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرص‌های کشمش را دوست می‌دارند.“ پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم، و او را گفتم: ”برای من روزهای بسیار توقف خواهی نمود و زنا مکن و از آن مرد دیگر مباش و من نیز از آن تو خواهم بود.“»

و ما با پیروزی محبت خدا، دوباره این ازدواج مجدد پر جلال رو داریم. اما توجه کنید که او باید بره و عروسش رو از بردگی بخره. اگر به خروج و به قوانین تقدس مراجعه کنید، قوانین عجیبی رو به یاد میارید که اونجا تنظیم شده و در مورد اینه که چطور کسانی که به عنوان خادمین خریداری شده بودند، باید با بهای نکاح باز خرید می‌شدند. اگر مردی ورشکست می‌شد و به کسی مقروض بود، می‌تونست غلام خریده شده‌ی اون شخص بشه و قرضش رو به این طریق بپردازه. و اگه با زن و فرزندانش وارد اون اسارت میشد و هفت سال کامل کار می‌کرد، موقع آزادی، زن و فرزندانی که با خودش آورده بود هم آزاد میشدن.

اما در کتاب خروج، چیز خیلی عجیبی به ما گفته شده؛ اینکه اگر این شخص در دوران خدمتش ازدواج کنه و با یکی از خادمان یا شاید حتی دختر اربابش ازدواج کنه و بچه‌دار بشن، وقتی زمان آزادی او برسه، خودش میتونه آزاد بشه، اما نمی‌تونه زن یا بچه‌هاش رو با خودش ببره.

او باید بعد از پرداخت قرضش از اونجا بره، باید به اندازه‌ی کافی ثروتمند بشه تا بتونه از زن و فرزندانش مراقبت کنه و بعد برگرده و بهای نکاح رو پرداخت کنه تا بتونه زنش رو باز خرید کنه.

و این اصل مرموز در اسرائیل عهد عتیق، در عهد جدید به عنوان طریقی برای توصیف خدمت با شکوه مسیح ارتقا پیدا کرده؛ اینکه مسیح میاد و عروسش رو از بردگی شیطان میخره.

مسیح بهای نکاح رو می‌پردازه. این موضوعیه که وقتی پولس میگه «شما از آن خود نیستید، بلکه به بهایی خریداری شده‌اید. شما با خون مسیح خریداری شده‌اید» داره به اون می‌پردازه. او عروسش رو خریده! و اون رو از بردگی خریداری کرده.

این دقیقاً مطابق اتفاقیه که در داستان جومر و هوشع و در قوانین خروج داره میگفته! پس محبتی که خدا به وسیله‌ی اون رحمت و وفاداری پایدارش رو برای ما به کار می‌بره، به وضوح نشون داده شده. جوهره‌ی «خسِد» بر روی صلیب دیده میشه، زمانی که مسیح ما رو از بردگی میخره.

نهایتاً، این اصل در نامه‌ی پولس به رومیان دیده میشه. وقتی بعد از اینکه به شکوه و عظمت مشیت خدا که به وسیله‌ی اون ما در خانواده‌ی او پذیرفته شدیم و قبلاً بهش نگاه کردیم، می‌پردازه، در آیه‌ی سی و یک از باب هشت میگه: «پس به این چیزها چه گوییم؟ هر گاه خدا با ما است، کیست به ضد ما؟»

هر گاه خدا با ماست، کیست به ضد ما؟ این عبارت لاتین یکی از پرچالترین عبارات در سراسر تاریخ کلیساست. «دئوس پرو نییس.» خدا با ماست.

این کل مفهوم محبت وفادار رو نشون میده. پس چه بگوییم؟ اگر همه به ضد ما باشند، چی میشه؟ اگر خدا با ماست، مهم نیست که کی به ضد ماست.

«او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل‌کننده است؟ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مُرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟» حالا اینجا سوال بدیهی رو می‌بینیم که فقط میتونه یک جواب داشته باشه. «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه مکتوب است که ”به خاطر تو تمام روز کشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم.“ بلکه در همه‌ی این امور از حد زیاده نصرت یافتیم به وسیله‌ی او که ما را محبت نمود. زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرت‌ها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر...» توجه کنید که هدف این نبوده که این فهرست یک فهرست جامع باشه، بلکه فهرستی توضیحی یا نشان‌دهنده است.

هیچ یک از اینها «قدرت نخواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.» ببینید، وقتی پولس میگه: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟» پاسخ این سوال اینه: هیچ چیز. هیچ کس، هیچ قدرتی! چون «خَسِد»، محبت وفادار خدا، نه تنها از لیه، نه تنها محبت مقدسه، بلکه یک محبت تغییرناپذیره. محبتیه که جدانشدنیه، تا ما که محبت پدر رو داریم، الان و تا ابد این محبت رو داشته باشیم.